

علامه طباطبائی غواص بحر قرآن

بحث پیرامون شخصیت والای حضرت علامه آیت‌الله حاج سیدمحمدحسین طباطبائی (قدس‌سره) جز در پیرامون قرآن کریم و عترت طاهرین (ع) ممکن نیست.

آیت‌الله جوادی‌آملی

بحث پیرامون شخصیت والای حضرت علامه آیت‌الله حاج سیدمحمدحسین طباطبائی (قدس‌سره) جز در پیرامون قرآن کریم و عترت طاهرین (ع) ممکن نیست. زیرا شخصیت حقیقی انسان کامل را همان علوم و معارف قرآن و عترت و عمل به احکام این دو وزنه وزین تشکیل می‌دهد. اگر ما قرآن و عترت طاهرین (ع) را خوب شناختیم، کسانی که غمّری در خدمت این دو وزنه وزین بودند شناخته می‌شوند.

مرحوم علامه طباطبائی جزو نوادر کسانی بود که عمری را در کنار مائده و مآدبه قرآن‌کریم گذراند. قهرآ به نوبه خود روح و ریحانی از علوم اولین و آخرین درک کرده است. البته هر کس به اندازه هستی خود صالت اُودیتْ بقدرها از آن علوم طرفی می‌بندد.

علامه طباطبائی (رضوان‌الله علیه) غواصانه وارد دریای قرآن و عترت شدند و ماهرانه گوه‌رهایی را از درون این دریا برآوردند؛ از جمله اینکه قرآن حقوق انسانیت را تفسیر، تبیین، تشریح و تعلیم می‌کند. همانطوری که دیگر فرهنگ‌ها حقوق انسانی را تدوین کرده‌اند. منتها محور اصلی حقوق بشر در نزد بشر حیات و زندگی است لکن حقوق اصلی بشر در نزد وحی الهی حقّ توحید است. یعنی قرآن آن اصلی‌ترین حقّ جامعه را حقّ توحید می‌داند. فردی که موحد نیست، حیات ندارد. جامعه ملحد بی‌روح است و مُرده است. قرآن کریم طبق استنباط علامه طباطبائی حقّ اصلی جامعه بشری را حقّ توحید می‌داند و سایر عقاید و اخلاق و بحث‌های فقهی و اخلاقی و حقوقی را زیرمجموعه حقّ توحید معرفی می‌کند. علامه بر همین روال تفسیر المیزان را ادامه می‌دهند. بنابراین اولین گامی که علامه برداشتند این بود که در دریای قرآن غواص شدند. غوص کردند، غرق نشدند. عده‌ای وارد دریا شدند، غرق شدند و خبری از آنها نمانده است. یا چیزی نفهمیدند، یا گمراه شدند، یا اگر چیزی فهمیدند و راهی را طی کردند، نصیب خودشان شد. فرق غواص و غریق این است که غریق به دریا می‌رود و چیزی از دریا نصیب او نمی‌شود و اما غواص وارد دریا می‌شود و از دریا طرفی می‌بندد و برای دیگران ره‌آورد فراوانی دارد. علامه طباطبائی از نوادر مفسّرانی بود که غواصانه وارد دریای قرآن شد. ماهرانه گوه‌رشناسی کرد و قادرانه گوه‌رها را عرضه کرد و برای دیگران ره‌آورد فراوانی آورد. چون همواره قرآن را با عترت طاهرین هماهنگ می‌دید و هماهنگ تفسیر می‌کرد. و انس با این تفسیر نشان می‌دهد که علامه طباطبائی در هنگام معنا کردن آیات، روایات را در نظر داشتند.

...سؤال راجع به قرآن مطرح است؛ این که آیا این الفاظی که در قرآن کریم آمده به عنوان نور و ظلمت، حیات و ممات، این معنای تشبیهی و کنایی و استعاره‌ای است یا معنای حقیقی؟ یعنی اینکه قرآن کریم مؤمن را دارای نور می‌داند و دارای حیات، کافر را مُظلم می‌داند و او را در ظلمت فرو رفته و مُرده می‌داند، آیا این حرف‌ها مجاز است یا حقیقت؟ علامه طباطبائی دو نظر را ذکر می‌کنند، بعد می‌فرمایند: اینها افراط و تفریط است.

یک نظر آن است که این‌گونه از الفاظ معنای تشبیهی، استعاره‌ای و کنایه‌ای‌شان مراد است. یعنی اگر در آیه‌الکُرسی آمده است: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**؛ این ظلمت و نور تشبیه است. یعنی ایمان را تشبیه به نور کردند. کُفر را تشبیه به ظلمت. علم و استدلال و برهان را تشبیه به نور کردند، جهل و طُغیان و مانند آن را تشبیه به ظلمت. زیرا همان‌طوری که نور راه را نشان می‌دهد و انسان را نجات می‌دهد، اینگونه از علوم و معارف راه را نشان می‌دهند و انسان را از جهنم نجات می‌دهند. و همانطوری که در ظلمت و تاریکی و تیرگی سقوط هست، در کفر و جهل و شرک و إلحاد هم سقوط هست. این تشبیه است، نه تحقیق. گروه دیگر می‌گویند: این الفاظ معانی دارد، ولی ما به آن دسترسی نداریم و علمش را به اهلش واگذار می‌کنیم.

مرحوم علامه می‌فرمایند: اینها افراط و تفریط است. ما باید در دو مرحله کاملاً راه را طی کنیم. مرحله اول اینکه در قبال این الفاظ، یک معنای و حقایقی هست. یعنی اینکه خدا فرمود: مؤمنین دارای نورند، حقیقت است. کُفار دارای ظلمت‌اند، حقیقت است. اینکه فرمود: مؤمنین زنده‌اند و کفار مرده‌اند، حقیقت است. **لِيُتَذَرَّ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ لِيَحَقَّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ**. در این آیه

سوره مبارکه یاسین خدا کافر را در مقابل زنده قرار داد و زنده را در مقابل کافر. نفرمود: یک عده مؤمن‌اند، یک عده کافر. فرمود: یک عده زنده‌اند، یک عده کافر. آنها که زنده‌اند، وحی الهی در آنها اثر می‌گذارد. آنها که کافرند، وحی الهی در آنها اثر نمی‌گذارد. این تقابل نشان می‌دهد که مؤمن زنده است و کافر مُرده. پس حیات و ممات، نور و ظلمت، اینها معانی حقیقی‌اند. حقیقتی دارند غیر از تشبیه. یعنی مؤمن غیر از درک مفاهیم و درک صور ذهنی، حقیقتی دارد که آن حقیقت نور است. مؤمن غیر از درک علوم و معارف، حقیقتی دارد که آن حقیقت حیات است. کافر غیر از عدم درک مفاهیم، گرفتار مرگ است و گرفتار ظلمت.

مطلب دوم آن است که استعمال این الفاظ در آن حقایق مجاز است یا نه؟ یعنی حالا که ثابت شد غیر از درک مفهوم و غیر از علوم ذهنی یک حقیقت دیگری است به نام نور و حیات، آیا استعمال حیات در حیات معنوی حقیقی است، نظیر استعمال حیات در حیات حسّی؟ آیا استعمال نور در نور حقیقی، حقیقت است، نظیر استعمال نور در نور حسّی شمس و شمع و مانند آن یا نه؟ در اینجا هم علامه می‌فرماید: آری، استعمال حیات در حیات معنوی حقیقت است، همان‌طوری که استعمال حیات در حیات حسّی حقیقت است. درباره نور هم همین‌طور. و اگر خدا مؤمن را تحت ولایت خود قرار داد، واقعاً مؤمن، نورانی می‌شود. با چشم دل می‌بیند آنچه را که دیگران نمی‌بینند و با گوش جان می‌شنود آنچه را که دیگران نمی‌شنوند و با شامه جان استشمام می‌کند آنچه را که دیگران نمی‌بویند... مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) چون این معارف را از نزدیک فراهم کرده است، در حقیقت از خود سخن می‌گفت.